

# سالار شهبازان

سرور آزادگان

حماسه ای شگرف از فاجعه کربلا



اگر دین ندارید لا اقل آزاده باشید. امام حسین (ع)

سالار شهیدان، سرور آزادگان

---

گرد آورند: خدا یار معتقدی

ناشر: باغ قصه

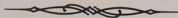
چاپ: اول جلد اول

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

لیتوگرافی: ژ. آ

چاپ: جهانشاهی

---



سالار شهیدان، سرور آزادگان

سردار کربلا

حسین ابن علی «ع»

در دفتر کتب کتابخانه ملی  
شماره ۱۰۲۸۰۸  
ثبت گردید.



حماسه ای شگرف از فاجعه کربلا  
نهضت سرخ حسینی علیه ستمشاهی یزیدیان



اگر دین ندارید لا اقل آزاده باشید



تهیه و پژوهش و تالیف از گروه تحقیق و نگارش  
در انحصار شرکت باغ قصه

خدایا معتقدی

# بنام خدای بزرگ

## باغ قصه

گروهی از محققان، نویسندگان، مترجمین، هنرمندان، و خلاقان فرهنگی و ادبی در باغ پرگل و شکوفه قصه جمع آمده‌اند، درها و دریچه‌های این باغ عبیرآگین زیبا و تماشائی و دلفریب و چشم‌اندازهای مسحورکننده و چشم‌نواز آنرا بر نسل جوان بگشایند.

در این باغ پر از لطافت و معانی که سخنوران و نویسندگان و شاعران شیرین‌سخن ایرانی را از ورای سالها و سده‌ها فاصله زمانی به میهمانی آن فرا خوانده‌ایم و بر خداوند بزرگ آفریننده همه زیبایی‌ها و جلوه‌ها و تجلیات شکر جهانها توکل جسته‌ایم شما عزیزان ما شما نونهالان و نوجوانان عزیز نیز به ضیافت روح و معنویت فرا خوانده می‌شوید.

در باغ قصه، تنها از قصه سخن رانده نمی‌شود، شاهد کلام و حلاوت معنا با قندپارسی و شکرین شکر حکایت و روایت و سرگذشت و تاریخ درمی‌بخشد میشود از هر دری سخن می‌آید و جابک‌سواران عرصه نظم و نثر در این جولانگه دل‌انگیز فصاحت و بلاغت از یکدیگر سبقت می‌گیرند و گوی سخن را از یکدیگر میربایند در باغ قصه زمان و مکان از میان می‌رود در باغ قصه ما و شما در برابر عظمت ذات باری تعالی خداوند زمین و آسمانها و ثوابت و سیارات و کهکشانها و منظومه‌های خورشیدی بود و نبود سر تعظیم فرود می‌آوریم و از سازندگان جهان از بزرگان دین و دانش، از اندیشه‌سازان، از شگفتی آفرینان، از معماران تمدن انسانی سخن خواهیم راند. به باغ قصه که پیوسته عطرآگین و روح‌نواز و لطیف و تماشاگه خالصان و مهربانانست خوش آمدید.

امید است که خدای بزرگ همه ما را در این راه توفیق و یاری نماید.

## "سالار شهیدان سردار کربلا"

باز این چه شورش است که در خلق عالم است  
 باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است  
 باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین  
 بی برفخ صور خاسته تا عرش اعظم است  
 این صبح تیره باز دمید از کجا کز او  
 کار جهان و خلق جهان جمله درهم است  
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست  
 سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است  
 جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند  
 گویا عزای اشرف اولاد آدم است  
 خورشید آسمان و زمین نور مشرقین  
 پرورده کنار رسول خدا حسین



گوینده: دوستان، برادران، خواهران و فرزندان گرامی  
 نام حضرت امام حسین علیه السلام از آن جهت در ذهن ما جلوه  
 عظمت آمیزی دارد که حسین بن علی علیه السلام بحق از زندگان جاوید است  
 و خون سرخ او همچنان موج میزند و میدرخشد.

هر سال هنگامیکه ماه محرم فرا میرسد فاصله هزار و چند صد ساله  
 زمان، بین امروز و سال ۶۱ هجری برداشته میشود و غیرتمندی و شرافت و  
 خصال امام حسین (ع) و شهادت متهورانه اش بعنوان سرمشق و بشکل یک  
 واقعه بسیار نزدیک و ملموس پیش چشم ما قرار میگیرد.

حادثه کربلا در طول ۱۳۰۰ سال گذشته پیوسته تازه و فراموش نشدنی  
 باقی مانده است. زنده بودن، نزدیک بودن و در ذهن باقی ماندن این  
 حماسه شگرف انسانی از شگفتی هاست. اما در نزد ما مسلمانان و ما شیعیان  
 که حسین بن علی را پیوسته پیشاپیش خود و تاریخ کهن امت اسلامی و کشور  
 شیعه خویش می بینیم و در این ۱۴ قرن از او آموزشها و رهنمودها گرفته ایم  
 و مفاهیم مبارزه و شهادت و ایثار در نزدمان دائمی و فطری است این شگفتی  
 وجود ندارد. نام حسین سردار کربلا در ذهنمان پیوسته میدرخشد. رزمندگان  
 ما با نام حسین به جهاد اکبر می شتابند و سازندگان مبین اسلامی مان با  
 نام او که مانند نام پدر بزرگوارش علی (ع) یاری دهنده مستضعفان است.  
 در سرمای زمستان و زیر آفتاب سوزان تابستان به ساختن دیوها و آبادیها  
 و راهها و احداث قناتها و رساندن آب و برق به نقاط دور افتاده اشتغال  
 دارند. عظمت قیام حسین در آنست که این نهضت در روزگاری که بزیدین  
 معاویه عنصری فاسد و خبیث بر تخت خلافت نشسته و به دروغ خود را امیر  
 مؤمنان می خواند و همه در برابر او سکوت کرده بودند آغاز شد. و شعله های  
 سرخ سوزنده آن حتی پس از شهادت حسین بن علی، در زمانی کوتاه یزید

را به مقبره و زباله‌دان تاریخ انداخت، و در تمام دوران خلافت غاصبانه بنی‌امیه، آن غاصبین را با دلهره و نگرانی دست به گریبان کرد و سرانجام بساط خلافتشان را واژگون ساخت.

اکنون به سال ۶۱ هجری باز میگردیم به ریگزارهای عربستان، به نخلستانهای بین‌النهرین، و به دشت‌سرخ کربلا، شاهدتگاه حسین تا بنگریم که چگونه بوده‌است آن حکایت قدیسی، آن پیکار حق با باطل، آن جنگ نور با ظلمت و آن حدیث هزار و سیصد ساله‌ای که هرگز مکرو کهنه نخواهد شد. گوینده. در سال ۶۰ هجری شهر مدینه که حضرت امام حسین بن علی (ع) در آنجا اقامت داشتند آکنده از امواج عصیان علیه خلافت ناحق یزید بن معاویه پسر فاسد و فاسق و شرابخوار معاویه بن ابوسفیان بود. از دیگر شهرهای خلافت اسلام نیز زمزمه‌های مخالف شنیده می‌شد. مخصوصاً شهر کوفه مرکز مخالفت با اولاد معاویه بود و پیکه‌هایی از این شهر و سایر شهرها به مدینه اعزام می‌شدند و نامه‌هایی به حضور امام تسلیم می‌گردید که مضمون آن درخواست اعلام مبارزه و جهاد علیه یزید بود.

جاسوسان یزید عده‌ای از این قاصدان را دستگیر کردند و نامه‌ها را خواندند و دانستند که مسلمانان بسوی حسین بن علی روی آورده‌اند و انقلابی عظیم در شرف وقوع است.

نگهبان قصر: کیستی‌ای مردسوار، مگر نمی‌بینی اینجا قصر سفید سرای امیر است. راستی چرا نقاب بر چهره داری.

سوار: من باید هم اکنون خلیفه یزید را ملاقات کنم، شش شبانه روز است بر اسب سوارم، نامه مهمی را برای خلیفه آورده‌ام.

نگهبان: نامه را بمن ده.

سوار: نامه را باید بدست خلیفه دهم.

نگهبان: خلیفه در شکارگاه است.

حاجب: خلیفه بزرگ یزید بن معاویه امیر مسلمانان و مومنان از شکارگاه به قصر سفید باز میگردند.

(صدای شیپور تکرار میشود.)

سوار: صدای شیپور رومیان بگوשמ رسید. اشتباه نمی‌کنم.

نگهبان: خلیفه بزرگ دوست دارد در هر کاری از رومیان تقلید کند. طلای رومی، عبا ی رومی، طراز و بیرق رومی، شیپور رومی، در اینجا بسیار متداول است.

سوار: من از مدینه آمده‌ام: از آداب اینجا آگهی ندارم.

سوار: سلام بر خلیفه بزرگ یزید بن معاویه باد

یزید: کیستی ای مرد

نگهبان: این مرد نامه‌ای از مدینه آورده است.

یزید: از مروان بن حکم

سوار: بله ای امیر بزرگ

(یزید) از مروان بن حکم به خلیفه یزید.

خداوندگارا، قرار است مسلم بن عقیل پسرعم ابا عبدالله حسین

بن علی باتفاق عده‌ای و همراه خانواده خود عازم کوفه شود تا در

آنجا برای حسین بن علی از مردم بیعت بگیرد. خود ابا عبدالله حسین

نیز بزودی روانه کوفه خواهد شد. امضاء مروان.

شمر: وای بر ماکه در خوابیم.

یزید: زود بگوئید عبیدالله بن زیاد به قصر فرا خوانده شود.

عبیدالله بن زیاد: اینست نتیجه دست روی دست گذاشتن ولید بن عتبه

بن ابوسفیان، حکمران نالایق مکه، خوب شد او را



تعویض کردی، ای خلیفه، اگر پای مسلم بن عقیل پسر  
عم با تجربه و خردمند حسین به کوفه برسد غوغایی  
خواهد شد. شورش در خواهد گرفت که ما با همه  
سپاهیان زره‌پوش خود ماهها پشت دروازه‌های مستحکم  
و دیوارهای بلند کوفه سرگردان خواهیم ماند.

یزید : آیا تواز اباعبدالله حسین میترسی؟

عبیدالله بن زیاد: با عبدالله حسین یکتا بیش نیست، اما هزاران تن چشم  
به سخن او دارند. حسین چنان نفوذی در میان مردم  
دارد که بیک کلام او همه شمشیرها را علیه تو و خلافتت  
از نیام برخوانند کشید. در آتیه‌نگام برق نیزه یکصد  
هزار سرباز جنگ‌دیده و مهیب ما دردی را علاج نخواهد  
کرد فریاد شورشیان رساتر خواهد شد.

یزید : یعنی می‌خواهی بگویی تو که فرمانده و سپهسالار لشکریان  
منی، از حسین و خاندانش و چند صد تن پیروان او  
میترسی.

عبیدالله بن زیاد: من از نفوذ کلام، از مظلومیت، از شجاعت، از پاکدامنی  
و از بلند نظری حسین میترسم، تو مروان بن حکم عامل  
خود در مکه را کم مپندار. وقتی او این چنین سراسیمه و  
نگران قاصدی بدرگاه تو میفرستد مسلم بدان که اوج  
طوفان را دریافته است. توفانی توفنده‌تر از توفانهای  
شن عربستان را.

یزید : مدینه، کانون فتنه و طغیان علیه پدرم و من! پیوسته‌از  
این شهر اندیشناک بوده‌ام آنجا را دوست ندارم، نام

مدینه افسرده‌ام میکند .

عبیدالله بن زیاد : حسین نه اهل رشوه و زراست که او را با زر آرام نگه داری و نه از تو و سپاهت می‌ترسد . حسین متفکرترین متفکران و دانشمندان و شجاع‌ترین شمشیرزنان است . او درد امان فاطمه زهرا پرورش یافته و درس شجاعت و تهور را از علی ابن ابیطالب آموخته است .

یزید : پس چه کنیم ؟

عبیدالله بن زیاد : اگر بمن آنچه را که می‌خواهم بدهی ، اگر دامان مرا بر از زر و سیم کنی که من نیز بی مضایقه به دیگران زرو سیم بپردازم ، اگر تمام آنچه را که می‌خواهم در اختیارم قرار دهی این آتش را خاموش خواهم کرد .

یزید : چگونه ؟

عبیدالله بن زیاد : بمن حواله‌ای بده که بموجب آن بتوانم هر اندازه می‌خواهم از عمال تو پول و طلا بستانم ، اگر یکصد بار شتر زرسرخ خواستم باید بدهی ، من اهل کوفه را خوب می‌شناسم با توزیع دینارهای طلا در میان سست عنصران آنجا ، مردم را از پیرامون مسلم بن عقیل پراکنده خواهم کرد . و مانع حرکت حسین به سوی کوفه خواهم شد . تو باید فرمانی بمن بنویسی که هر آنچه می‌کنم مورد موافقت تست .

یزید : بسیار خوب ، سپاه چه می‌خواهی ؟

عبیدالله بن زیاد : به موقع خواهم خواست ، ولی نه اکنون ، اکنون سکه‌های طلای سرخ ، قباله باغ ، نخلستان ، مزرعه ، کنیز و غلام و فرامین مقام و شغل برای دوستان و وفاداران و وعده

شمشیر و نیزه و انبر گداخته در آتش و دیگ آب جوشان  
 برای مخالفان و گردنکشان کار ما را بهتر پیش خواهد برد  
 بخدا سوگند که وقتی بر هواخواهان حسین چیره شوم ،  
 آنقدر از آنان گردن زخم که نهرها پر خون شود و چشمه‌ها  
 از خون به فوران آید .

یزید : آفرین بر تو باد

شهر مدینه - اواخر سال ۶۰ هجری

"اذان شام خوانده میشود ."

یزید : تحیت بر تو باد ای هانی پسر عروه

هانی : و درودها بر تو باد .

یزید : آیا ابا عبدالله در سرای خود است ؟

هانی : خیر طبق معمول برای دستگیری از فقرا و مستمندان شتافته  
 است .

یزید : شنیده‌ام مروان بن حکم حکمران جدید مدینه از امام وقت  
 ملاقات خواسته است .

هانی : آری و برای بیعت گرفتن از امام برای پسر معاویه

یزید : براستی یزید چه ابله است . حتی معاویه پدرش نتوانست  
 از امام بیعت بگیرد ، جواب امام یک کلمه بود ، نه .

هانی : امام حسین چون ستونی از آهن است و استحکام و صلابت  
 و تهوار و همرا شگفت زده میکند . تاکنون حتی یک پاسخ  
 به کسانی که از سوی یزید بدیدار او می‌آیند و مایلند نظر

او را بدانند نداده است. مگر اینکه در هر حال تاکید فرموده که خلافت یزید جنبه قانونی ندارد و خلافت پدر او نیز قانونی نبود. و بر مسلمانان است بساط ظلم و فساد را برافکنند.

یزید :

خانه‌ای نیست که عمال یزید دیگ و دیگدان آنرا بعنوان مصادره‌نستاده باشند. دختران زیبا را به زور و بعنوان خدمتکار بارگاه و حرمخانه دمشق از خانه‌ها می‌ربایند. فساد سراپای بارگاه یزید و خانه‌های اشراف را فرا گرفته است. نماز کهستون و رکن دین است، معطل مانده است. یزید آنقدر فاسد و پاده‌گسار است حتی نزدیکانش برای نماز خواندن به او اقتدا نمی‌کنند. یانگ طنپور از خانه اشراف برمی‌خیزد، اماکن فساد محرمانه افتتاح شده است، سیل کنیزان و رقاصان به دمشق سرازیر شده است بازرگانان تشویق میشوند به دمشق آیند و پول خود را در پایتخت یزید خرج کنند. فسق و فجور آزادانه جاری است و محتسب از فاسدان گناهکاران جلوگیری نمی‌کند.

هانی :

مالباتها بیست برابر شده است. از پیرزنان مستمند و عاجز نیز مالبات می‌ستانند. محتکران را آزاد گذارده‌اند و مشاغل بزرگ را در برابر دریافت پیشکش و رشوه به اشراف بنی امیه تفویض می‌کنند. اکنون مروان بن حکم و ولید بن عتبه سعی دارند با امام ملاقات کنند. و از ایشان برای یزید بیعت بگیرند. نمی‌دانی چه فساد مملکت را فرا گرفته است. دزدان و راهزنان از یزید خلعت و پاداش می‌گیرند

و بجان و مال و ناموس مردم رحم نمی‌کنند.

**زید :** شنیده‌ام یزید خود را با شراب می‌شوید. با سگان و میمون‌ها و بوزینه‌ها بازی میکند. به شکار می‌رود، رخت‌های نفیس و گرانبها می‌پوشد. آشکارا باده می‌نوشد. حالتی نیمه - مصروع دارد. گهگاه نزدیکیان خود را به باد نازیانه می‌گیرد و ادعا می‌کند که زیباترین، رشیدترین و آراسته‌ترین جوان عرب است.

**هانی :** آری، آری همه اینها درست است. آنچه که شنیده‌ای درست است. به اضافه اینکه، یکصد و پنجاه سگ، چهل میمون و تعدادی خرس‌باز و خروس‌باز، و میمون‌باز و سگبان از بیت‌المال حقوق می‌گیرند. بیش از هزار مطرب و رقاص و خنیاگر و دلقک از ندیمان اویند. هزار کنیز، در حرم‌سرا دارد و باز بدنیاال‌زنان دیگر است. در حالیکه یتیمان، و خانواده‌شهادی اسلام در کوچه‌ها تکدی می‌کنند. بیت‌المال صرف لباس‌ها و عطرها و اسبها و حیوانات و اشیاء گرانبهای بی‌مصرف، طلا و جواهر و استخدام رقاص و آرایشگر و دلقک و سگبان میشود. هنوز گرسنگان در مدینه و مکه و کوفه و بصره سرگرسنه بر بالین می‌گذارند، زنان فقیر شیر در سینه ندارند تا جگر گوشگان خود را از گرسنگی برهانند. اما یزید صدها کیسه طلای سرخ به شاعران جابلوسی می‌بخشد که او را ستایند.

**زید :** تو برای چه از کوفه به اینجا آمدی؟

هانی : از کوفه به اینجا آمدم تا مظلوم عمال یزید را به عرض امام برسانم، مردمان کوفه آماده‌اند تا در راه امام حسین جان فدا کنند. اگر امام به کوفه آید تخت خلافت یزید واژگون خواهد شد.

یزید : برویم و در انتظار ابا عبدالله بمانیم، و بحضورش شرفیاب شویم، گویا مقدم ابا عبدالله به سوی سرای حسینی باز میگردد.

یکی از مسلمانان ۱. سلام و تحیت باد بر ابا عبدالله حسین .  
 یکی دیگر از مسلمانان ۲. ای ابا عبدالله درویدا بر تو باد .  
 یکنفر دیگر ۳. چهره حسین را بنگرید . نور محمدی را در آن می بینم .  
 مسلمان اول ( ۱ ) : نگاه کنید نگاه کنید . جبین مبارک ابا عبدالله را بنگرید بخدا سوگند که سیمایش سیمای رسول خدا ( ص ) را بیاد می آورد .  
 یکنفر پیرمرد ( ۴ ) : ای مسلمانان بیاد می آورم هنگامیکه به رسول خدا ولادت حسین را اطلاع دادند . بسیار شادمان شد و او را حسین نامید . قوچی برای او قربانی کرد و در گوشه‌هایش اذان گفت .  
 رسول خدا می گفت حسین بمن شباهت بسیار دارد . پیغمبر خودموی سرش را تراشید با زر برابر کرد و آن زر را صدقه داد .  
 رسول خدا او را سردست خود بلند میکرد و میفرمود ، خدایا این حسین را دوست دارم ، تو نیز او را دوست بدار ، هر وقت امام حسن ، و امام حسین به حضور پیامبر خدا می شتافتند ، آندو را در آغوش می گرفت ، می بوسیدشان در بقل می گرفت یا بر شانه خود سوار میکرد .

مردم مستمع : آه، آه ما اینها را نمی دانستیم .

پیرمرد : ای مردم مدینه قدر نعمت وجود حسین را در این شهر

بدانید . بخدا سوگند که اولاد امیده احترام حضور حسین

در این شهر است که کاری به کار شما ندارند .

مسلمان (۱) : این حرف را قبول ندارم ، مگر نمی بینی چه مالیات و

باج و خراجی از ما می ستانند . مگر نمی بینی مروان بن حکم

ظالم و مکار را به حکمرانی مدینه اعزام داشته اند .

پیرمرد (۴) : اشتباه می کنید . من که قتیبه بن مسلم هستم بشما میگویم

که اکنون روزهای خوش زندگی شماست . راهب عموریه

پیش بینی کرده است که روزی بنی امیه شهر مدینه و شهر

مکه را به خون و آتش خواهند گشاند و بر خانه خدا

منجنیق خواهند گمارد تا مسلمانان را بخراب سنگهای آن

تار و مار کنند . مقام شامخ حسین است که امروز یزید را

در دمشق بر سر جای خود میخکوب کرده است .

یکی از مسلمانان (۲) ای مردم بخانه های خود باز گردید .

ابا عبدالله به سرای خویش رفتند ، خدا را شکر که به

زیارت وجود مبارکش نائل گشتیم .

عبیدالله بن زیاد : از دور ستون بلندی می بینم

شمر ضبابی : یکی از ستونهای هرقل است ، ستونهای دیده بانان سپاهیان

روم ، رومیه الکبری .

عبیدالله : شگفت انگیز است چه ستون بلندی

شمر ضبابی : و شگفت انگیزتر اینکه بر بالای آن پیرمردی یکصد و بیست

ساله زندگی میکند . پیرمردی مرناس که او را راهب عموریه می خوانند .

عبیدالله : این نام را بسیار شنیده ام آیا او پیشگو نیست ؟

شمر ضبابی : چرا ؟ پیشگویی عجیب هر آنچه گفته است به وقوع پیوسته است .

ساربان : توفان شن ، توفان شن بما نزدیک میشود .

شمر : بهتر است تا توفان ، شن فرا نرسیده است خود را به راهب برسانیم و از او در باره سرنوشت یزید و حسین پرسشهایی بکنیم .

عبیدالله : آیا او به سؤال من پاسخ میدهد ؟

شمر : آری برایش آب و نانی خواهیم فرستاد و مودبانه از او درخواست خواهیم کرد به سؤالمان پاسخ دهد .

او در زمستان و تابستان بر بالای این ستون خفته است . اما زیر ستون دخمه ای است که ما را از طوفان شن حفظ خواهد کرد .

عبیدالله : بشتابیم ، بشتابیم ، (صدای حرکت دو شتر بطرف ستون طوفان شن سر میرسد) .

(پیرمرد بسیار کهنسال راهب عموریه بزحمت صحبت میکند)

پیرمرد : کیستید ؟ کیستید ؟ ... شما که از صدایتان خون و خیانت و شره می بارد . دور شوید ای شیطان زادگان ... دور شوید ای پلیدان .

شمر : ای پیر کهنسال ، ما دو تن از آزادتمندان تو هستیم . (فریادمیزند) : گمگشتگان وادی حقیقت و دروغ ، نور و ظلمت و راه و



چاهیم . بما کمک کن تا از آینده مطلع شویم .

عبدالله : میدانیم که تو از آینده با خبری . . از گذشته نیز واقفی .

میدانیم تو که جز بادامی تلخ و جرعه‌ای آب نمی‌خوری  
و نمی‌نوشی ، و با کلاغان و کرکسان مونس و دمخوری ، از  
همه چیز آگاهی ، بگو که آینده را چه می‌بینی .

آینده؟ آینده؟ کدام آینده ، شما کیستید که در طلب  
راهب عموریه : آینده‌اید .

عبدالله : ما دو بازرگانیم که می‌خواهیم بدانیم چرخش روزگار در  
مدینه ، مکه ، دمشق ، بر چه منوال خواهد بود تا سرمایه‌ی  
مان را در تجارت و کار و کسب امن و بی‌خطری بکار  
اندازیم .

راهب عموریه : (می‌خندد) ها ، ها ، ها ، (می‌خندد)

بروید گمشوید که دروغ می‌گوئید .

شما را نمی‌بینم ، زیرا که کورم ، اما بوی خون از این فاصله  
دور استشمام می‌کنم ، ای شیطان زادگان شما هر دو شمشیر  
بکمر دارید ، شما اهل رزم و سیاست‌اید . شما در طلب  
گنج و مقام‌اید . اما بازرگان نیستید .

شمر (آهسته) می‌بینی ای پسر زیاد ، می‌بینی که این چه وجود سحر-  
آمیزی است .

راهب عموریه : شما توصیه می‌کنم از سوداهای خامتان چشم ببوشید .

دامان ستمگر را رها کنید . به قبایل خود باز گردید . تا  
میتوانید قرآن بخوانید و از جاه‌طلبی و افکار پلیدتان  
طلب مغفرت کنید . شما برای کشتن بهترین خوبان

می‌شتابید، اما او زنده خواهد ماند، و شما خواهید مرد.

عبداللہ :

یعنی چه؟ یعنی او بر ما چیره خواهد شد؟

راہب :

نه، او مرد شمشیر و تدبیر است، ستاره‌او در اوج درخشش

است، اما ستاره شما دو تن را در حفره مرگ می‌بینم، اگر

دستتان به خون او آغشته شود نسلها اندر نسلها تا ابد

نفرینتان خواهند کرد. قبل از مردنتان آرزو خواهید کرد

هرگز بدنیا نمی‌آمدید و روسیاه نمی‌شدید. حتی ستمگر

نیز از شماروی برخوردارند. زنجیر، خون، سیل

خون شن‌های داغ، تاریکی، ظلمت، سیاهی، می‌بینم.

ریگهای آغشته به خون می‌بینم، ضجه کودکان را می‌شنوم.

خیمه‌های آتش گرفته را می‌بینم، شما، شما از دستهایتان

شرم خواهید کرد. شما آب دهان بر چهره خود خواهید

افکند. زنجیرها را بگسلید، یک تن از شما، و نه شما دو

تن زنجیرها را خواهد گسست، و نامش با سربلندی باقی

خواهد ماند.

از دشت سوزان بپرهیزید... از خون بپرهیزید. از طفلان

خردسال بپرهیزید... حال دور شوید... دور شوید.

آب و نانی را که برایم آوردید ارزانیان باد.

آب و نان شما شوم و مسموم است، من آنرا برایتان باز پس

می‌فرستم، لعنت بر شما.

## طوفان شن

(شی بر فراز کوه سنگی)

- ساربان : سواد شهر مدینه نمایان شده است . به مدینه نزدیک  
میشویم .
- مروان : سلام و تحیت بر تو باد ای پسر زیاد .
- عبیدالله : و تحیت من نیز بر تو باد ای مروان بن حکم
- مروان : بیا بدارالحکومه رویم مذاکرات مفصلی داریم .
- عبیدالله : باید نخست به مسجد رویم ، من باید با مردم سخن گویم .
- باید شعله‌های آتش خشم سوزنده یزید را به چشم خواب-  
آلودشان برسانم .
- مروان : دیر شده است ، فایده ندارد .
- عبیدالله : ای مروان چه می‌گویی
- مروان : زود بیا ، داخل دارالحکومه شویم .
- عبیدالله : این مردان مسلح را برای چه در اینجا گمارده‌ای .
- مروان : شهر در آشوب است ، هر لحظه احتمال حمله به دارالحکومه  
میرود .
- عبیدالله : بسیار خوب ، اینهم تالار دارالحکومه من وقت زیادی  
ندارم ، بگو بدانم با اباعبدالله حسین چه کردی .
- مروان : من نامه یزید را به او نشان ندادم .
- عبیدالله : همان نامه که از او طلب بیعت کرده بود .
- مروان : آری
- عبیدالله : به چه سبب از فرمان خلیفه تمرد کردی ؟
- مروان : برای اینکه خشونت بی فایده است .

عبدالله : تواز ابا عبدالله حسین آن مرد گوشه‌گیر می‌ترسی؟  
 مروان : مرد گوشه‌گیر؟ ای عبیدالله تو به حسین بن علی سپهسالار  
 قوای اسلام در نبردهای قسطنطنیه و شمال آفریقا، مرد  
 گوشه‌گیر خطاب می‌کنی، آیا نمی‌دانی یا بخاطر نمی‌آوری،  
 این حسین بن علی بود که با تدبیر جنگی خود رومیان  
 را در مصر شکستها داد آیا بخاطر نمی‌آوری این حسین  
 بود که در فتح طبرستان و گرگان با رفتار جوانمردانه و  
 مهربانانه‌اش هزاران تن را مایل به اسلام ساخت، آیا از  
 یاد برده‌ای که حسین جنگجوی بی‌بدیل، سردار شجاع و  
 مرد سیاستمدار بزرگی است. او در همه جنگهای پدرش  
 ابا حسن علی شرکت داشت.

عبدالله : چرا اینها را میدانم، اما تو سپهسالار قوایی، حکمران  
 مداینه‌ای، حاکم شرعی، سپاه و مالیات و جاسوسان در  
 اختیار تواند. کیسه‌های زر سرخ در خزانه تست، چرا  
 مردم را جلب نمی‌کنی؟ چرا دوستان ابا عبدالله را از  
 خشم نمی‌ترسانی، چرا تازیانه‌ات را به حرکت در-  
 نمی‌آوری.

مروان : آه، عبیدالله تو از همه چیز بی‌خبری، نمیدانی ابا عبدالله  
 در این شهر و در مکه چه نفوذ و محبوبیتی دارد. او با  
 فقیرترین مردمان به طعام می‌نشیند. هر آنچه از ثروت  
 و مال و منال را که از آن اوست یا بصورت وقف در اختیار  
 اوست، به بیتوایان می‌بخشد. شاید در خانه او یکصد  
 دینار زر سرخ یافت نشود. اما در این شهر مردمان حاضرند

بیک امضای او پانصد هزار دینار زر سرخ به هر که خواهد و فرمان دهد تسلیم کنند. او در اسب سواری، تیراندازی، شمشیرزنی و نیزه افکنی بی همتاست. شبها چون پدرش کیسه نان و غذا بر پشت می گذارد، و برای بی نوایان می برد، هر چه بدستش میرسد، به مردم می بخشد خانه او پناهگاه میهمانان و درماندگان و ابن سبیل است.

گرسنگان را غذا و ورشکستگان را سرمایه میدهد. قرض مقروضان را ادا می کند. شصت هزار درم قرض اسامه بن زید را پرداخت.

یتیمان بی پدران و اولاد شهدای اسلام از او حقوق ماهانه دارند. آیا تو می دانی گهگاه که حسین از کوچه عبور می کند بینوایان او را به صرف طعام دعوت میکنند. کنار آنان بر خاک می نشیند و با آنان غذا می خورد. سپس آنان را به سرای خود فرا می خواند و با چهره گشاده به خوردن غذا دعوتشان میکند. آیا میدانی ۲۵ بار پیاده به حج رفته است. از بیماران عبادت می کند. فروتن تر از همه مردمان است. تاکنون کسی نتوانسته است در اسلام به او سبقت جوید. آیا میدانی روزی به سائل آبرومندی فرمود: آنچه از من می خواهی بنویس و بر زبان نیاور تا آبروی خود را نریزی، آیا می دانی او از همه مردمان عربستان فاضل تر و صاحب دانش و علم بیشتری است. به خدا سوگند مایل بودم شتربانی بودم و امروز حاکم مدینه نبودم و با حسین سرستیز نداشتم.

عبیدالله : چرا زر میان مردم تقسیم نمی‌کنی؟ چرا با رشوه مردم را به جانب خود و حکومت متمایل نمی‌کنی؟ بزید بمن گفت از مدینه خراج نمی‌خواهد. خراج مدینه را برای فرو بردن آتش فتنه در اختیار تو گذارده است.

مروان : کسی از من زر نمی‌گیرد. در این شهر همه چشم به حسین دوخته‌اند. همه مرا و خلیفه مرا غاصب و جابر می‌دانند. او صدها شاگرد و طلبه دارد که در خانه‌اش گرد می‌آیند و فرمایشات و دروس دینی‌اش را به جان می‌شنوند و بر لوحه‌ها می‌نویسند. این شاگردان و طلاب به هر کوی و برزن می‌روند و از حسین می‌گویند، دیگر در این شهر برای ما، یار و یابوری نمانده است.

عبیدالله : من این سخنان را نمی‌فهمم، تو ای مروان خردمند مرعوب و مجذوب شده‌ای، تو روح توطئه‌گری و سیاست‌پیشگی را که از خصائص تو بود از دست داده‌ای، متأسفم تو باید فردا به خانه حسین بروی با او ملاقات کنی و به او یگویی یا باید با بزید بن معاویه بعنوان امیر مومنان و خلیفه اسلام بیعت کند و یا اینکه مدینه را ترک گوید.

مروان : مدینه را ترک گوید که به کجا برود؟  
عبیدالله : به دمشق، به بارگاه خلافت، در آنجا باید تحت نظر

باشد، اگر امتناع ورزید سر از بدنش جدا کنیم. همه بزرگان مکه و مدینه با بزید بیعت کرده‌اند. ایا عبدالله نباید مستثنی باشد. چرا نمی‌خواهد به مقام امامت قناعت کند. بیک اشاره او بیت‌المال، هدایای خلیفه بزید، املاک

معتنابهی در مکه و مدینه و کوفه و عراق، اوقاف حضرت رسول و پدرش ابا حسن علی، در اختیارش قرار خواهد گرفت. یزید بمن فرمان داد ابا عبدالله هر چه از مال دنیا بخواد در اختیارش بگذارم، آنقدر زر بها و تقدیم خواهم کرد که در سرایش جایی خالی باقی نماند. میدانم که او به مال دنیا توجهی ندارد، حتی میراثی نیز از پدرش به او نرسیده، زیرا علی همه را وقف کرده بود. اما حسین میتواند تنخواهی را که از بیت المال در اختیارش می‌گذاریم صرف خانواده شهیدان اسلام، مستمندان، طلاب و مصارف عام المنفعه کند.

مروان : کوشش تو بی‌فایده است، او هدایای ترا و مرا رد خواهد کرد. او معتقد است که ما حق دخل و تصرف در بیت المال را نداریم.

عبیدالله بن زیاد : من بسیار خسته، گرسنه و تشنه‌ام، فرمان ده حجرهای را برای استراحت در اختیارم بگذارند، طعام و شربتی نیز بمن دهند. فردا با حسین ملاقات کن و نتیجه را بمن اطلاع ده.

یزید بن حاتم : سلام بر تو ای مسلم بن عقیل

مسلم : و تحیت بر تو باد ای یزید بن حاتم

یزید بن حاتم : ترا تهنیت می‌گویم که از سوی امام مامور شدی به کوفه

بروی، برآستی چه انتخاب نیکویی، امام فرمودند که

مسلم پسر عم مردی شجاع، شمشیرزن و در عین حال

سیاستمدار، اهل مباحثه، گشاده‌رو و محبوب القلوب است.

مسلم بن عقیل : امام مرا فرمودند بتواختیار میدهم به کوفه بروی و از مردم بیعت بگیری، به شرط اینکه کاری کنی که خون مردم بیهوده بدست عمال یزید ریخته نشود. امام مایلند تحقیق شود، برآستی کوفیان هواخواه بنی هاشم هستند یا نه؟

یزید بن حاتم : از منافقین و خوارج بهره‌یز ای مسلم. بهتر است از بیابان و نه از راه اصلی عازم کوفه شوی.  
مسلم : من بزودی عازم خواهم شد.

ملاح : بطرف چپ نگاه کنید، سکان را بطرف چپ برگردانید. خشکی دیده میشود.

حُرّ : ناخدا سکان را بطرف چپ برگردانید. گویا به خشکی رسیده‌ایم.

ملاح : طوفان لحظه به لحظه شدت می‌یابد. عجله کنید گردباد سیاهی بما نزدیک میشود.

حُرّ : (با خود صحبت میکند) اکنون که از جنگ به خانه باز-

می‌گردم بسیار خسته و افسرده‌ام، جنگیدن برای بنی امیه نه جهاد است و نه ما به مباحات و سربلندی مسلمانان، یزید ما را برای اسیر گرفتن مردمان باج و خراج ستاندن کشتن و سوزاندن، می‌فرستد و نه پراکندن دین اسلام در جهان.

امروز جهاد فقط نام جهاد را دارد. در زمان اباحسن علی -

بن ابیطالب گروه گروه مردم دنیا اسلام می‌آوردند.

امروز خلیفه‌ما فرمان میدهد که اسلام آوردن امم و ملل



دیگر را نپذیریم و از آنان فقط جزیه بستانیم تا خزانه مملکت انباشته از زر سرخ گردد. اکنون که از بیزانتیوم به سرزمین های اسلام باز میگردم آرزو دارم به کنجی روم و باقی عمر خود را با سودگی بگذرانم، دیگر مایل نیستم شمشیر بدست بگیرم و در راه یزید شمشیر بزنم، راستی نمی دانم برای چه مرا به دارالخلافه احضار کرده اند؟ ای حر به گوشه ای برو و کنج عزلت برگزین.

ملاح : به ساحل نزدیک می شویم، زنده ماندیم، از بلا رستیم.



### منابع و ماخذ

- ۱- تاریخ یعقوبی - احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح) ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی (جلد دوم)
- ۲- مروج الذهب و معادن الجواهر - ابواحسن علی بن حسین مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده (جلد دوم) کامل ابن اثیر
- ۳- منتخب التواریخ - محمد هاشم بن محمد علی خراسانی
- ۴- امام حسین (ع) - دکتر ابراهیم قائمی
- ۵- از عرب تا دیاله - عباس پرویز
- ۶- تاریخ طبری - محمد بن جریر طبری ترجمه ابوالقاسم پاینده (جلد ۶)
- ۷- مرثیه ها از محتشم کاشانی - جودی خراسانی - همای شیرازی

## قصه‌های نغز و جذاب و شنیدنی از هزاران باغ زندگی

باغ قصه، قصه‌های باغ زندگی را به نوجوانان عزیز هدیه میکند .  
 باغ قصه، باغ زندگی است، باغ اندیشه‌ها و تفکرات نیرومند و انسان-  
 ساز است باغ قصه پرورنده، اندیشه‌ها و آرمانهاست .  
 باغ قصه، قصه‌های جذاب و پرکشش، داستانهای آموزنده، نتایج و  
 رهنمودهای روشنگر ذهن و سرگذشت‌های دینی و تاریخی را به شما تقدیم  
 می‌کند .

باغ قصه آکنده از شکوفه‌ها و غنچه‌های عطرآگین قصه و داستان  
 و سرگذشت و دانش و بینش است .  
 مجموعه قصه‌های باغ قصه را گرد آورید و گلستانی از ادبیات و شعر  
 و داستان و تاریخ و سرگذشت‌های شنیدنی که سالها برایتان تازه و شنیدنی  
 و خواندنی خواهد بود برای خود و خانواده‌تان فراهم آورید .



## باغ قصه تقدیم می‌کند

زندگی سالار شهیدان سرور آزادگان و امام بزرگوارى که یک  
برابر ظالمان و بیداد گران و فاسدان قد برافراشت و انقلاب خونین  
نهال برومند اسلام را قرص و محکم ساخت از آنگونه درسها و  
مسائلى است که هر مسلمان و بویژه هر تشیع مذهبی باید بدان آ  
داشته باشد .

نقش حضرت سیدالشهدا<sup>۸۰</sup> بعنوان تنها برجم دار اسلام را  
دنیا و در دورانی که شرک و نفاق و دنیاپرستی و فساد عالم اسلام را بر  
گرفته و سیاه کاری بیدادگر به نام یزید بر تخت خلافت اسلام تکیه زده بود  
درخشندگی و تابندگی جاوید می یابد و خون سرخ و گلغام حسین و هفتاد و  
دو تن یاران و اهل بیتش دریای انقلاب را به حرکت در می آورد و کاخ مستحکم  
و تنگین قدرت یزیدی را بر سر آن خودسر ستمگر ویران می کند .

در این کتاب و نوار که به زبانی ساده و بصورت نمایشنامه توسط گروهی  
از محققین نویسندگان و هنرمندان تهیه شده است شما از حوادث حیرت  
انگیز و تکان دهنده ای که به عاشورای حسینی منتهی شد آگاه میشوید و بر  
شهامت و عظمت حضرت حسین علیه السلام امام سوم شیعیان و اهل بیت  
و یاران او آفرین ها خواهید خواند .

قیمت برای مصرف کننده : ۵۵۰ ریال

در انحصار شرکت باغ قصه